

(مآثر الامراء) [۳۲۷] (باب الابداء)

نیست اما دم نقد از شرمساری و خجالت اقوان و همصران و طعن و سززش آشنا و بیگانه وارست - اگر بهند درستان می آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و دیگر متعینۀ او هدف سهام مطاعن گشته از درجۀ اعتبار و روزگار ساقط می گردید *

• باقی خان چپله قلماق •

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهی بود - بیارزی طالع مسعود نیکو پرستاری و حسن خدمتگاری او دلنشین اعلیٰ حضرت گشته در سال ششم بمنصب هفت صدی پانصد سوار سرمایه اعتبار اندرخت - و در سال نهم بمنصب هزار سوار فرق افتخار برافروخت - چون پرتو التفات پادشاهی بر وجبات احوالش تافته بود در سال دهم باضافۀ هزار سوار ذات هزار سوار بمنصب دو هزار سوار و مرحمت عام و اسب و فیل اختصاص یافته بفوجداری (۲) چهارم (که برگزیده ایست از مضافات اندرچه در بندهیل کهند) (۳) چهارم عزت برافروخت - چون این ممانعت از دست چهار سگه متزع گشته مضرب خیام پادشاهی گردید آن برگزیده (که نهم صد قریه بحاصل هشت لک رزیه داشت - و بغزاهت فضا و فراوانی انوار ممتاز بود) بخالصه تعلق گرفته باسلام آبان موسم گردید - درین ولا باقی خان بفوجداری آنجا مامور گشت - و خان مذکور در برانداختن

(۲) نسخه [ج] جلد ۳ (۳) نسخه [ج] سرسوزت برافروخت (۴) نسخه [ج] تعیین گشته •

(باب الجاء) [۲۲۸] (مآثر الامراء)

مقدمان آن دیار مصدر تودعات شد - چون چنیت ^(۲) بزدیلک نوکر راجه
 بجهار سنگه یس از فیست و نابود شدن او پرتیراج ^(۳) پسرش را
 دست مایه فساد ساختن مواضع اوندچیه و جهانسی را در هروض
 تخت و تاراج آردنه سر بشورش بوداشمن عبدالله خان فیروز جنگ
 بجاکیر داری اسلام آباد و استیصال آن شقارت بڈیان تعیین گشت
 و چون بدانجا رسید خواست باقی خان (که سابق در مالش
 آن قباة سرشت تعبها کشیده) خود بر سر مقهوران بنازد - خان مذکور
 از کار طلبی متعهد شد که اگر فرج خود همراه دهند این مهم باتصوام
 میرسانم - فیروز جنگ از تن آسانی خود نشناخته بوی باز گذاشت
 باقی خان در سال سیزدهم برسم اینغار غافل بر سر مخاذیل ریخته
 هنگامه زن و خورد گوم ساخت - چنیت دست و پای زده جان
 سلامت بدر برد - و پرتیراج گرفتار گردید - در سال هفدهم
 بدادریگی عملخانه سرمایه مباحث اندرخت - و پستر بحراسی
 قاعة مستقر الخلافه اکیرآباد فرق انتظار برافراخت - در آخر
 سال بیست و هفتم در قبول خود باری متعلق سوبه آگره رخت
 هستی بر بست - مخالات جاکیر بخالصه ضبط شد - پسرانش
 سردار خان و باقی خان در عهد عالمگیری از ناموران درگار بودند
 احوال هر یک بقم آمده - گویند باقی بیگ در آغاز حال بکوتوالی

(۲) در [بعضی نسخه] چنت یا چنیت باشد (۳) نسخه [ج] لوندجه

(۳) نسخه [ب] چنت سنگه دست و پای زده *

(مآثر الامراء) [۴۲۹] (باب الباء)

دار السلطنه لاهور [که در آن هنگام بتیول یمن الدوله امف خان تملق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت الله یزدی (۴) که نوکر معتبر آن نوئین عالیشان بود) بحکومت آنجا می پرداخت [مامور شد - و چون بابای مذکور بمشارایه رفته نمی نهاد و اعتباری نداشت در نگین خود کنده بود - کار بعنایت اسمک و باقی بهانه *

• پرتهمراج راتهور •

از راجا شاعیان فردوس آشیانی ست - در ایام فترات بحاکم باشی پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سرور آرائی آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه امتیاز اندر خدمت - سال دوم همراهه خواجه ابوالحسن تربتی بتماقب خانجهان لودی (که از اکبرآباد فرار نموده بود) تعیین گردید - و از کار طلبی افتظار دیگران نکرده با چند سردارے (که درین باب سبقست جسته بودند) در حوالی دهواپور بار رسیده وقت زن و خوردن برصم واجپوتیه پیاده پا گشته با خون خانجهان (که سوار بود) چپقلشهای مردانه نمود - و از زخم برجهه رسانیده خود هم زخمها برداشت پادشاه از راه مرحمت او را بحضور طلبداشته از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هشتصد سوار و عطای اسمپ و فیل بر نواختن - سال سوم باضافه دو صد سوار کامیاب شده همراهه خواجه ابوالحسن بتسطیر

(۴) نسخه [ب] عنایت الله خان یزدی *

(باب الحاء) [۳۳۰] (آثار الامراء)

قلعه ناسک کمر همت بر بخت - و پس از تقرر صوبه دکن
بنام صباست خان او در تعیناتیان صوبه مذکور قرار یافته از اصل
و اضافه بمنصب در هزار و پانصد سوار چهار اعتبار برافراخت
و در ایام محاصره قلعه دولت آباد جراتهای نمایان بظهور آورد
روزی سوار از فوج اهل دکن (که کاسه سرش بمنزله یزدار آگنده بود)
اودا بمبارت طلبید - او بشنیدن این حرف از فوج برآمده با او
مقابل شد - و بضرب شمشیر کار او با تمام رسانید - سال هفتم باضافه
یکصد سوار نامیه بخت روشن گردانید - سال نهم چون پادشاه ایالت
دکن بصوب دکن افراشت او همراه خان زمان صوبه دار بالاکهات
در نواحی دولتآباد بشرف آستانبوس مفتخر گشته همراه خان مذکور
به تزییه ساهو بهوساه و تخریب ملک عادل شاه نامزد شد - و درین
مهم هم مصدر ترددات نمایان گردیده سال دهم باضافه یکصد سوار
شاد کام گشت - سال هفدهم چون ایالت ملک دکن از تغیر وکلای
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنام خاندوران تقرر یافت او
بحراست قلعه دولت آباد سرمایهات برافراشت - و سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب در هزار و سوار درجه اعتلا پیمود
سال نوزدهم حکم شد - که باکبرآباد آمده باتفاق باقی خان بحراست
قلعه آن پردازد - سال بیستم در ایام (که دارالسلطنت لاهور مضرب
خیام خمردانی بود) او بر طبق حکم یک کور (رویه از خزانه اکبرآباد
برداشته بحضور بود - و چون دران ایام شاهزاده محمد اورنگ زیب

(مآثر الامرا) [۳۳۱] (باب الباد)

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعد از خلعت و اسب
 یا زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پنجاه لک (ریبه که)
 همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعیین گردیده پیشتر راهی شد
 سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتهل داس بمومک علی مردان
 خان امیر الامرا بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم
 در رکاب پادشاهزاده محمد ارننگ زیب بهادر بصوب تذههار
 شتافت - و از آنجا همراه رستم خان بمقابله فوج قزلباش دامن همت
 بر کمر زد - و سال بیست و پنجم نوبت دوم با پادشاهزاده مذکور بمهم
 مسطور راهی گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دازا شکوه
 بیساق مرتوم بای جلالت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم
 خان بتحصیر قلعه بست رفت - سال سییم نزد شاهزاده محمد
 ارننگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق
 سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری رخت هستی بنیستی سرا
 برد - زام سنگهه برادرش و کپوری سنگهه پسرش بمذنب قلیل
 سرفرازی داشتند *

* بهرام سلطان *

سیومین پسر نذر محمد خان و بلخ بلخ است - چون نبندگی از
 احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در ضمن عبدالرحمن
 سلطان بزبان خامه زنده گذارش لختی از احوال نیاگانش در اینجا

(۲) نسخه [ب] کپوری سنگهه *

(باب الباء) [۴۲۲] (مآثر الامراء)

ناگزیر افتاد - او و برادر کلانسر امام قلی خان پسران دین محمد خان
 مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یازده محمد خان اند - که
 عم زاده حاجم خان رالی اورکنج دارالملک خوارزم بود - یازده محمد
 خان پس از گرفتن طایفه اردس ولایت شیرخان را از آبایش بقلبه
 و استیلا به سامان و سرانجام برآمد - یا بسبب سلوک ناهنجار
 که از حاجم خان دید - بای التقدير چون به اورا الزهر آمد سکندر خان
 پدر عبد الله خان مشهور اورا جوان با نجابت و قابلیت دانسته
 هدیه خون را (که همشیره حقیقیه عبد الله خان بود) در هدایه نکاح او
 درآورد - و ثمره این پیوند زرد بعالم شهود پیوسته بجانی خان موسوم
 گردید - از پنج پسر بعمره وجود آمد - دین محمد خان که از همه
 کلان بود - و باقی محمد خان - و ولی محمد خان - و پاینده محمد
 سلطان - و الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبدالله خان در توران
 و قایق و سایر ولایات قهستان می گذرانیدند - الیم سلطان همانجا
 درگذشت - هنگامی (که میان عبدالله خان و پسرش عبدالعومن خان
 وحشت و نزاع پدید آمد) این برادران بملاحظه حقوق تربیت
 عبدالله خان اطاعت عبدالعومن خان نمی نمودند - چون نوبت ایالت
 توران بدر رسید هرکس را از خویشان و اقربا (که مظنه رشد و شایستگی
 امور دنیا داشتند) از پا در آورده دور از دردمان خویش برآورد

(۲) در [بعضی نسخه] الیم سلطان (۳) نسخه [ب] خانی سلطان (۴)

نسخه [ج] اروس (۵) نسخه [چ] و ثمره این پیوند بعالم شهود

(مآثر الامراء) [۴۳۳] (باب الهاء)

با یار محمد خان نیربے (رشی سرکرده از بلخ اخراج نمود - و چانی
خان را گرفته محبوس ساخت - این برادران در خراسان طبل مخالفین
زده سر خود سری برافراختند - قاضا عبدالعزیز خان در سنه (۱۰۰۶)
هزار و شش با لشکر عظیم باز آمد یوزش خراسان از بخارا روانه بلخ
گردیده شے بتیر بکے از اوزبکیه (که از کمین تعزیت ^(۲) دل شکستگان
کشاد یافته بود) نیستی گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را
غنیمتے شگرف شمرده کلاه شادمانی بر تازک اقبال نهاد - و از جائے
که بود بهرات رسیده آنرا متصرف گشت - و دلی محمد خان را
بر ریاست صور تعیین کرد - و چون در توران هرچ و مرجع عظیم در نموده
هر سرے سردارے و هر درے در بارے گشته بود ناچار اوزبکیه
خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت
انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد
اخراج از بلخ به هندوستان آمد - و ملازمت عرش آشیانی در یافته مورد
عذایات پادشاهانه گشت - و پس از چندے بزیارت حره بن شریفین
(خصمت یافته بقندهار رسیده بود - که فلک این توطیة دولت
بر انگیزت - و هنوز دین محمد خان گامے چذد بخو اعش نرفته بود که
شاه عباس صفوی (که در کمین انتزاع ملک موروثی خود بود) بقصد
پیکار لشکرے ترتیب داده بهرات آمد - برخے خیر اندیشان دور بین
بار گفتند - که بر سر خراسان (که الکای صد ساله قزلباش اسمک

(۲) در [بعضی نسخه] فریب دل شکستگان .

(نامه الهیه) [۳۳] (مآثر الامراء)

و پاره آن بتصرف ما درآمده) تلاش نمودن از عقل دور است - صواب
 آنکه با پادشاه قزلباش اظهار درستی نموده مهمات ترکستان را (که
 ارتک تدبیر است - و از شایسته سریر آرائی خالی است) انتظام دهیم
 و بعد از ضبط آن ولایت اگر از روی اقتدار و استظهار بتسخیر خراسان
 پردازیم مضایقه ندارن - دین محمد خان بتحریرک جوانان بوخاش جو
 (که لذت حکومت آندیار از مذاق ایشان بیرون نمیروفت) و ازین (۲)
 (که در ایام حیات عبدالله خان و هرج و مرج خراسان با بعضی
 از امرای قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود) محاربه را سهل
 و آسان انگاشتند - در رباط بریان حوالی بل سالار (که چهار فرسخی
 هرات است) تلافی فریقین دست داد - نبرد عظیم در گرفت
 شکست برارزبک افتاد - نزدیک پنج و شش هزار کس از بهادران
 لشکر او کشته شده رو بهزیمت گذاشتند - چون بهارچاق رسید بمسبب
 جراحات ضعف مستولی شد - رفقایش در گوشه بجهت استراحت
 فرود آوردند - کارش در آنجا سپری گشت - و بقول جمعی بیگ از اهشام
 سپاه خیمه نشین پناه برد - آن جماعه نشناخته سلوک ناشایسته کردند
 و بعد از شناخت از بیم انتقام از هم گذرانیدند - و پاینده محمد
 سلطان بجانب قندهار افتاد - و شاه بیگ خان صوبه در آنجا اوزا
 مقیم ساخته نزد عرش اشیدانی فرستاد - اوزا بحسن بیگ شیخ عمری

(۲) نسخه [ب] نرفت (۳) یا رباط پرنان باشد (۴) نسخه [ج]

بل سالار (۵) در [بعضی نسخه] - پناه *

(مآثر الامراء) [۴۳۵] (باب الهاء)

(که متوجه کابل بود) سپردند - او بقلیج خان صوبه دار پنجاب رسانید و بعد از یک سال در لاهور جهان فانی را پذیرد نمود - و ولی محمد خان بے آنکه از حال برادر کلان دین محمد خان آگهی یابد از معرکه با سی چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد خان نامی [که از اقربای عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را مرد کوکناری دزویش (که همواره در کوکنار خانها بقر و نامرادی بسر می برد) پنداشته بقطع رشته حیاتش نپرداخته بود - و بعد از بر مسند خانگی توزان متمکن گشته] پیوست - و چون دران هنگام توکل خان قزاق ماروا الذهر را از پادشاه ذی شوکت خالی یافته لشکرکشی نمود و در محاربه او از باقی محمد خان آثار جلالت و پردای بسیار بظهور آمد پیر محمد خان در ازای نیکو خدمتی زمام ایالت سمرقند در قبضه اقتدارش نهاد - باقی محمد خان پس از چندی که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته تر از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بلقب خانگی خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال از سمرقند برآمد - پیر محمد خان ازین خبر مویش بے آرام گشته با چهل هزار سوار بظاهر سمرقند رسید - باقی محمد خان بلطائف الجیل در مقام فررتزی درآمده هرچند خواست دفع شرر فساد نماید مفید نه افتاد - ناچار تحصن هسته ابراب جدال و قتال مفتوح

(باب الباء) [۴۳۶] (مآثر الامراء)

گردانید . تا روزی باقی محمد خان خود از حصار برآمده بر قول
 پیر محمد خان حمله آورد ، بر شکست - و او در اثنای گریز زخمی
 گرفتار گشته همان ساعت با مر باقی محمد خان بقتل رسید - باقی
 محمد خان همچنان فتح و ظفر ببخارا برآمده بر تخت جهانپانی
 جاوس نمود - و با حسن تدبیر و مردانگی بلغ و بدخشان را نیز
 بحوزة تصرف در آورد - یار محمد خان جدش (که هنوز در قندهار
 بود) ازین نوید سراسر امید عزم حجاز پس سر انداخته راه توران
 پیش گرفت - باقی محمد خان مقدم او را با اعزاز و اکرام تلقی نموده
 بر مسند خانی نشاند - و سکه و خطبه بغام او کرد - و چون بعد
 دو سال دریافت [که جدش بتدریج پسران خود عباس سلطان
 و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان (که نه از مادر جانی خان اند)
 سرگرم اسمت] دست اندازش از حکم دانی کوتاه ساخته پدر خود
 جانی خان را بجای او گرفت - و بعد ازان (که یار محمدخان
 و جانی خان رخت هستی ازین سپنجی سرا بر بستند) باقی محمد
 خان سکه و خطبه خود کرده پایه قدر و منزلت او بارچ ثریا رسید
 و اعلام دولتش سر بقبه جوزا کشید - پس از آنکه در سنه (۱۰۱۶) هزار
 و چهارده روانة دار العقبی گردید فرمان فرمائی بولی محمد خان
 بازگشت - او ولایت بلغ و اندخود و توابع آن را (که درین طرف
 آب آمویه است - و در زمان برادرش باو تعلق داشت) ببرادر زادگان
 خود امام قلی سلطان و نذر محمد سلطان پسران دین محمد خان

(مآثر الامراء) [۴۲۷] (باب الباء)

تفویض نمود - و ایشان مدتها در اطاعت عم عالی قدر بسر بردند
 آخر الامر بمقتضای جوانی و باغرای هم نشینان جاهل سر از انقیاد
 بچیده پا بر جانگدازان گذاشتند - و بسبب آمد و شد ایچی ایوان
 عم بزرگوار را بوفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام
 رسیدگی و تفتیر در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجه ده بیدی
 و محمد باقی قلماق (که از قبل ولی محمد خان حاکم سمرقند بود)
 و یلنگتوش بے اتالیق (که بکمک او در آنجا می بود - و از اوضاع
 فکوهیدا ولی محمد خان آزار یافته بودند) خطبه و سکه بنام امام قلی
 خان کرده او را از بلاغ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد
 خان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند
 رسد - ولی محمد خان بعد از آگاهی^(۲) باین معنی از بخارا لشکر
 فراهم آورده سر راه بوینان گرفت - بعد تقارب چون امام قلی خان را
 طاقت مقاربت نبود وسائل برانگیخته حکایتهای شکایت آمیز
 در میان آورد - ولی محمد خان فیزه و بخواسمت که کار بقتال و جدال
 نانجامد - ناگاه از قضای فلکی شب در سه خوی از نیزار بیرون
 آمده در اردوی ولی محمد خان در آمدند - مردم فرودان زنان
 از خیمه بیرون آمده بچنگ آنها پرداختند - غلغله عظیم برخاست
 که امام قلی خان شب خون آورد - مردم در سرا پورده ولی محمد
 خان جمع شدند - اصلا اثری از او (که در آن وقت بسبب بدسطنجکی

(۲) نسخه [۱] آگاهی این معنی •

(باب الجاء) [۴۳۸] (مآثر الامراء)

از مردم خویش با چندی از معتمدان احتیاط ورزیده خود را بگذار
کشیده بود) نیافتند - جوق جوق باین دو برادر پیوستند - و بوجه
برانند که این اراجیف ناشی از اجلاف و اجامره نبود - بلکه ملازمان
عمده او (که از کور نمکی و زهرستی چشم کوتاه بین از حقوق ولی نعمت
پوشیده روز ناکامی صاحب را هنگام کامیابی می پنداشتند) آوازه
شبه خون انداخته بے حسابا روی امید بمخالف آوردند - باقی الحال
ولی محمد خان چندی نظاره گر حوادث بوده در کمال یاس و حرمان
ببخارا رفت - در آنجا هم روی بودن در خود ندیده بذاکامی تمام
درانجا ایوان گشمت *

امام قلی خان بدولت بیگمان فایز گشته ببخارا شتافت
و بمسند خانی بر آمد - و باخ و بدخشان را به نذر محمد خان
ارزانی داشت - و آئی خانم دختر عبدالله سلطان برادر خرد عبدالله
خان را (که نخست در حبانه عبد المومن خان بود - و بعد از در
تصرف ایشم خان قزاق - سپس ازان در ازدواج پیر محمد خان - و ازان
پس در عقد نکاح باقی محمد خان - سپس منکوحه ولی محمد خان
و در اوزبکیه به نیکو روی و بیمن قدم اشتهار داشت - و ولی محمد
خان در وتمک رفتن ایران از کم فرصتیها او را در قاعه چار جوکه بر کنار
جیحون است گذاشته بود) طلبیده ازاد هم صحبتی نمود - چون
او را خبری نمی شد دست بدامن قاضی و مفتی زده حبله و چاره
میچسب - هیچ کس اقدام ننمود - مگر قاضی دنیای پرست دین بدان

(مآثر الامرا) [۴۳۹] (باب الباء)

داده فتوی داد - که چون ولی محمد خان شعار (نصفه اختیار نموده از دایره مسلمانان بیرون رفتن ازواج او معلق اند - آن بچه پاک تا برهیزگار زوجة غیر مطلقه عم زنده را بنکاحی (که در هیچ مذهب درست نباشد) متصرف شد *

ولی محمد خان (که باصفهان (سیده) شاه عباس ماضی استقبال نموده با آنکه او از نادانی بر سر اسب ملاقات نمود شاه کوچک دلی و گرم اختلاطی بعیار کرده مراسم هممان نوازی از دست داد *
۱۰۲۰
* ع * گفت آمده پادشاه توران *

قاریخ این واقعه است - و هر چند شاه بدملق و جوشش می افزود ولی محمد خان منقبض بوده نمی کشود - پس از چند روز (که عباس سرود و صحبت با آخر انجامید - و تدابیر جهانندازی بمیان آمد) شاه گفت که امسال زمی بر سر قبر برز آمده - دفع آن لازم است - سال آینده خود مرافقت نموده جناب خانی را بر مسند موروثی مستقل میکنم - خان گفت - که اهل و دیر بر نمی آید . هنوز مقدمات امام قای خان استحکام نگرفته - و کوهک تزلزلش موجب توحش اوزبکیه خواهد شد - اتفاقاً در آن هنگام خطوط سران اوزبکیه (که او از شومین نفاق آنها آواره شده بود) مشتمل بر پشیمانی از گذشته و خدمتگاری و جانسپاری در آینده رسید - بمبالغه از شاه رخصت حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه (که از رفتن و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران (سیده) بمعارضت بعضی از امرا

(باب الباء) [۴۴۰] (مآثر الامراء)

(که از کودار خود ندانست کشیده در مقام تلاقی بودند) بخارا را
 بے جنگ بدست آورد - امام قلی خان از بخارا فرار نمود به غرشی
 آمد - و آی خانم را در آنجا گذاشته بسمرقند رفت - و آی محمد خان
 از غرور کامیابی بفرمان طبع معجول در مقام کینه توزی و انتقام کشی^(۲)
 در آمد - و بے آنکه تجهیز لشکر شایسته نماید اعتماد بر گفته اهل
 خلاف و نفاق کرده در بتعاقب برادرزاده ها آورد - بدو فرستادی سمرقند
 تلاقی فریقین دست داد - اکثر سران آن قوم عذر از مقابله پیچیده
 خود را عقب کشیدند - او دزین مرتبه عاز فرار بخود نتوانست
 قرار داد - با همگی در صد صد جوان خود را بر لشکر امام قلی
 خان زده زخمی در میدان افتاد - او را برداشته پیش امام قلی خان
 آوردند - در قتلش تعجیل نمود همان دم ازین عالم دیگر فرستاد
 و سلطنت توزان بے شریک و سهیم بر امام قلی خان قرار گرفت
 و حکومت بلخ و بدخشان بنذر محمد خان مفوض گردید - و پس
 از سی و پنج ساله سلطنت در سنه (۱۰۵۱) هزر و پنجاه و یک
 هجری نابینا گشته مهمات آن ملک در باختلال نهاد - نذر محمد
 خان چشم از حقوق برادر پوشیده اندر سمرقند و بخارا پیش نهاد
 همس ساخت - اگرچه اوزبکیه بمرتبه از حسن سلوک او راضی بودند
 که با اتفاق هیچ گفتند (که بصارت مفقود گشته بصیرت موجود است
 با وجود نابینائی بساطت تو رضامندیم) لیکن چون امام قلی خان

(۲) صفحه [ج] در مقام کینه توزی در آمد *

(مآثر الامرا) [۴۴۱] (باب ابداء)

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل راضی بود ناچار او را بسمرتند
در آورده خطبه بی‌نامش خواندند - نذر محمد خان او را (که بیخواست
از راه هندوستان بزمین شریفین روانه گردد) براه عراق روانه
نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را (که محبوبه اش
بود) رخصت همراهی نداده اند و ختنه او را با تمام بتصرف در آوردن
امام قلی خان ^(۲) بازرنگی تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائی
و رحیم بیگ و خواجه میرک دیوان ^(۳) قریب پانزده کس از اوزبک
و غلام ده نوردی اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثانی و مشاهده
مهمان نوازی او بطواف کعبه ^(۴) معظمه مشرف گشت - و بمدیله مانوره
رفت - و در اینجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید *

و چون استیلائی نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و رمول عساکر
هندوستان بدان ولایت در احوال خسرو سلطان پسر دوش بتفصیل
بزیان قلم داده اکنون بر سر مقصود می‌شتابد - که چون شاهزاده
مراد بخش در ماه جمادی الاولی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش
بعوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان با برخی از اکابر
و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزی اثر شدند - شاهزاده امین خان
میربخشی را بآوردن آنها فرستاد - و امیر الامرا علی مردان
خان تا در دیوانخانه پذیرفته شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

(۲) در [اکثر نسخه] بازرنگی تمام (۳) در [بعضی نسخه] پانصد کس (۴)

نسخه [ج] مکرمه *

(باب الجاء) [۴۴] (مآثر الامرا)

بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشاند - و انواع مهربانی و مرحمت بکار برده مرخص ساخت - که رفتند در استمالک آن خان عالی شان کوشید - که هرگونه امداد و اعانتی (که در مالش و تائیه ناحق ستیزان باطل کوش مطلوب باشد) از توت بفعل می آید - و تا بندوبست آن عالی قدر موکب ظفر طراز پای آرام در دامن استراحت نه پاچیده به نیروی کار گذاری کوتاهی نخواهد رفت *

چون دولت نذر محمد خان بسرآمده بود توهم بیجا بخون راه داده ترتیب ضیافت شاهزاده شهرت داده بدیخ مراد شتافت و تدریج جواهر و اشرفی همراه برداشته با دو پسر سبحان قای و قنای سلطان راه فرار سرکرد - و چون این خبر پادشاهزاده رسید بهادر خان درهه و اصالت خان را بتعاقب نامزد فرموده خود به بندوبست آن مملکت و ضبط اموال آن خان گریز پا پرداخت - همگی دوازده ملک در پیه از مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسب مادیان بسوکار پادشاهی درآمد - هرچند قدر اندرخته او (که خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود بر کاغذ نوشته در آنجا می گذاشت - و مقالید آنرا همه وقت با خود نگاه میداشت) از قرار واقع معلوم نشد لیکن از زبانی متصدیان مهمات او جملا بوضوح پیوست که فراهم آورده از نقد و جنس هفتاد و یک در پیه بود - که هیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - در هنگامه اوزبک و المان وقت فرار و گریز قلیله

(مآثر الامور) [۴۴۳] (باب الباء)

بخرچ آمده بیشتر بتاراج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان و سر ناسر مارا، النهار و ترکستان (که در تصرف این در برادر بود) از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت (خصوص مال وجوهات و سایر جهات^(۲) و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکوة) قریب بیک کرور و بیست لک خانی رایج آن ولایت است - که سی لک روپیه باشد ازین جمله شازده لک روپیه مداخل امام قلی خان - و چهارده لک روپیه از نذر محمد خان بود *

بالجملة در ماه جمادی الآخر آغاز سال بیستم شاهجهانی در بلاد بلخ خطبه بنام صاحبقران ثانی بلند آوازه گشت - بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان (که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهی خان باز مانده در ارک بلخ نزد عمال او بودند) با ازواج و بذات خان مذکور نظر بنام گشته روانه حضور شدند - چون بحوائجی کابل رسیدند سید جلال صدرالصدر در نا خیابان پذیره شده بملازمت پادشاهی رسانید - بهرام سلطان بمنصب پانچهزاری هزار سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد و دیگر انواع عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدر شناسی پادشاه زمان برقاء حال و خاطر آسوده میگذرانید - و چون نذر محمد خان بار دیگر بولایت مورد وثیقه تمکن گردید بر حسب طلب او متعلقانش در سال

(۲) در [بعضی نسخه] نقل و دفاتر ایشان (۳) نسخه [ج] آن ولایت

که سی لک روپیه (۴) نسخه [ب] خاطر آسودگی می گذرانید *

بیست و سیوم در ادب بلخ شدند - پیرام سلطان دل از قناعات و مستلذات هندوستان بر نگرفته راضی بودند توران دیار نشد و تا زمان عالمگیری در خور حال بمواجب نقد کامیاب بوده ایام زندگی را باختتام رسانید *

• بهادر خان باقی بیگ •

نوکر شاهزاده دارا شکوه بود - بحسن کارداری و نیکو خدمتی جا در خاطر شاهزاده نمود - و باو نزدیکی اعتماد و مزید اعتبار سو برافراخته در قرب و منزلت از اقربان و همسران در گذرانید بهزاری ذات و چهار صد سوار منصب داخلی سوافزاری یافته از قبل شاهزاده بنظم صوبه الآبان مامور گشت - و چون بضبط و ربط آن ناحیه بقرار واقع پرداخت در سال بیست و دوم حسب الطلب سعادت تقبیل آستان خلافت و جهانداری اندرخته بحواسن صوبه گجرات بعنوان نیابت شاهزاده بلند اقبال و از اصل و اضافه بمنصب در هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب غیرت خان تحصیل ناموری (۲) نموده رخصت یافت - و در سال بیست و سوم از داخل شاهزاده برآورد در سلک بندهای پادشاهی منسلک گردانیده بمنصب سه هزاری در هزار سوار و از سال علم پایه اعتبار برافزودند هنگامی (که شاهزاده ۲۰م قندهار بعهد خود گرفت - و صاحب صوبگی دارالملک کابل بنخستین پسرش سلطان سلیمان شکوه تفریض

(مآثر الامرا) [۴۴۵] (باب الباء)

یافت (بدو بیست آن ناحیه بغیرت خان بازگودید - و در سال بیست
 و هشتم باضافه‌های متواتر بمنصب چهار هزار و پانصد سوار
 و بخطاب بهادر خان بلند نامی یافت - و در صوبه‌داری کابل با لشکر
 تعییناتی صوبه بدردنبور و نغر رفته افغانه آن سرزمین را (که از روی تمدن
 ادای مال واجب نمی نمودند) مالش داده جمعی را بسزا رسانیده
 یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید
 نظم کابل از صورت نگرفت - و این کار بعنوان شایسته بهتقدیم نرسیده
 در سال سیم حکومت کابل برسم امالت برستم خان فیروز جنگ
 اختصاص گرفت - و حفاظت دارالسلطنت لاهور (که در ذیول شاهزاده
 بود) بهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
 و هشت تریب باختتام زمان سوز آرائی فردوس اشیا پانصد سوار
 بر منصب او افزوده بنیابت شاهزاده بصوبه‌داری بهار نامزد گردید
 و بهراهی سلیمان شکوه (که بمقابله شجاع تعیین گشته بود) دستوری
 یافت - اگرچه اذاتی و کارگذاری بظاهر ناهزد میرزا راجه جیسنکه
 بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اذاتیق نموده صاحب اختیار
 لشکر ساخته و بنای تدبیر آن مهم بر زای او گذاشته بود - چون
 سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پنجه تعاقب امیرخان نموده
 باجماع فوج کشی خلد مکن بتعجیل تمام راه مراجعت سرکرد
 و از آبد آباد گذشته در ذراعی موضع کوه شکست پدر سامعه کاه

(باب النباء) [۴۴۶] (مآثر الامراء)

و جان خراش او گردید و سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت میوزا
 راجه و دلیر خان از کهنه عملگی از صرافقت او پهلو تپه کردند - ناچار
 خواست که دهلی رویه زفته بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند
 بهادر خان تجویز این اجازه نکرده عیان عزیمتش بصوبه معارفت
 آله آباد یافت - و در اینجا نیز از سراسیمگی و وحشت زدگی اقامت
 ننموده زوائد کار خانجات و برخی از پردگیان خویش در قاعه آله آباد
 گذاشته از کتل عبور کرده آن طرف آب سراسیمه طی مراحل می نمود
 و کامی بنا کامی میزد - و در هر منزل جمعی جدا شده می رفتند
 و هر روز سلک جمعیتش از هم می پاشید - تا آنکه از لکنؤ برگزیده
 به ندینه (۲) رسید - و چون در هرگز (۳) که قصد گذشتن از دریای گنگ
 میکرد) قبل از وصول او بدان گذر کشتیها را ازین روی آب بآن طرف
 میبردند و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از ندینه عازم پیش شد
 بقصد این که در برابر هر دو از باعانت زمیندار آن بوم و بر و معاونت
 مرزبان سری نگر شاید که از گنگ عبور نماید - از برابر مراد آباد
 گذشته بسرزمین چاندی (که محاذی هر دو از و متصل سرحد ولایت
 سری نگر است) رسیده شخصی را باستعانت و استمداد نزد مرزبان
 مذکور فرستاد - و بانظار وصول جواب توقف نمود - درین اثنا افواج
 عالمگیری بسر وقت او در رسید - لاجرم مغلوب جنود یاس گشته دل
 بر فراز نهاد - و کوه سری نگر را مامن و مقر خویش اندیشید - و چون

(مآثر الامراء) [۴۴۷] (باب الباء)

بدان کوهستان در شده ^(۲) بچهار منزلی سری نگر رسیدن مرزبان آنجا
ملافی شده گفت - ولایت ما جای مختصری است - گنجایش
این همه مردم ندارد - و راه عبور فیل و اسب نیست - اگر میل
بودن اینجا دارند سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدود
از نوکران بسری نگر در آیدند - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن
از آله آباد بیمار شده کوفت مهاجم داشت - و یک چشمش نیز
بسبب عرضه از کار رفته فی الحقیقت داخل اموات بود - لیکن
از حقیقت ورزی و وفا کیشی نمی خواست و مانند ناگزیر از
سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان برآمد
چنان بقابض ارواح سپرد *

* پادشاه قلی خان *

مشهور به نور خان سپاهی نقش صاحب دایه بود (با عذابت
خان خوانی دیوان خالصه نسبت دایه داشت - از هم خوانی بود
چون سال بیست و دوم جلوس خلدمنگان باهنگ ضبط ملک مهاراجه
جهونک (ده در همان ایام در گذشته بود) ساحت اجمیر بنزول موکب
عالم گیری مشرق انوار گردید هنگام معارفت بهدار الخلافه خان مذکور
بخدمت فوجدار می اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت
و پس از آنکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالی در رکاب پادشاهی
مصدر شورش و آشوب گردیده راه فرار سپرده بچگونه بود سر طغیان

(۲) در [مآثر نسخه] دارید (۳) یا نفس باشد

برافراشتند راجسنگه نامی از نوکوان راجه جمعیت نامعدون فراهم
 آورده با ظهور خان مقابله نمود - تا سه روز باهم جنگ واقعی در بیوسست
 و کار از تیر و تفنگ گذشته سلاح کوتاه رسید - از کشتها پشتهها
 نمودار گشت - آخر خان مشارالیه کوس نصرت باذن آرازه ساخته
 راجسنگه با نپوه نا محصور بکوی عدم فرود رفت - و چنان رعب از
 در دلهای جا کرد که راجپوتیه دستبرد او دیده دیگر کمربستیز نداشتند
 و چون در آغاز سال بیست و سیوم بار دوم آن بلده مبارک بقدم
 اشراق ازیم پادشاهی مشرق بوارق کرامت گشت او را بعنایت دو زنجیر
 نایل بر نواخته بضبط ماندل و غیره پرکذات تعلق رانا تعیین فرمود
 و خود نیز بعزم گوشمال آن تبه سگال ره نورد همان سمت گردید - چون
 ماندل مضرب سوادقات خسروانی شد از بخطاب پادشاه قاپی خان
 درجه ناموری پیمود - پس ازان به همراهی شاهزاده محمد اکبر و مالش
 راجپوتیه را ظهور بجانب سوخت و جیتان تعیین گردید - چون عرصه
 زیست بر راجپوتیه شقاوت توامان تنگ گردید و سراسر ملک آنها
 آمد کوب عساکر پادشی گشت جزء کردند که آن پادشاه کفرگاه جز
 استیصال و سرنگونی آنها دست باسانی بر نمیدارد - بفریب کاری
 و گریز بازی در آمدند - نخست بشاه عالم بهادر (که در همان ایام
 باقامت قلاب انا ساگر مامور شده بود) بتقریب صغح جرائم توسل
 جستند هم تحریک بنرمیاب بفری نمودند - و با چهل هزار سوار متعهد
 رقابت گشتند *

(مائراامرا) [۴۴۹] (باب الباء)

گویند شاهزاده باشاره والد خویس نواب بانی آن یاده در ایان
 کلپتره گو را نزد خود راه نداد - ناچار بشاهزاده محمد اکبر رجوع
 آورده همان سر کلافه وا کردند - شاهزاده با رجوع دانش و شعور از
 ناتجربگی و رولت شباب و سلسله جنابانی احباب خانه خراب گول خورده
 کم رعصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سر بسته آگهی
 یافته پیداد شاه نوشت - که از کفار و اشوای شاهزاده غافل نباید بود
 خلد مکان آن را محمول بر حسد برادری و رشک همچو غمی داشته
 چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامی وا کشیده بود و از
 جانب محمد اکبر اصلا خلش در خاطر نبود جواب رقم پذیرفت که
 هذا بهتان عظیم * شما را خدای جل شانہ همیشه بر صراط مستقیم
 نگاه دارد - روزی چند نگذشت که گرد شکافته شد - و پیوستن
 راجپوتیه بسرداری درگا داس و جاوس شاهزاده بر تخت فرمانروایی
 و عطای خطاب و اضافه منصب بموانقان خویس از نوکران پادشاهی
 [مثل پادشاه قلی خان (که در بیراه روی و بدسگالی رهنما بود)
 نهمت زد خطاب امیرالامرائی و منصب هفت هزاری گشته بوخرا
 (که مذاق پنداشت مثل محتشم خان و معمر خان) بقدر برپا نهاد]
 یک دفعه معرض بار یایان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد
 هزار سوار بقصد مقابله بی سپر مسافت است - درین وقت جنون
 منصوره به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در
 رکاب اگرچه شهرت [نسبت] که از خواجه سرایان و اهل دفتر و غیره

(باب الهاء) [۴۵۰] (مآثر الامراء)

همگی به هشتصد سوار نفر رسید (اما در مآثر الحکیمری آورده که جمعیت بندهای حضور از اهلی خدمت و غیره زیاده بر ده هزار سوار نبود . ازین دازلۀ ناکهائی تشویق و تشنگی غریب بر اهل اردو در آورد همان زمان بمبر آتش جهت مورچال پدرا موم لشکر حکم شد . و بشاه عالم فرمان رفت که با باغار خون را برساند . و مکرر بزبان خلافت بیان میگذاشت . بهادر وقت خوب یافته است . دیر چرا کرده . از اجمیر برآمده در موضع دیوڑای سوادق اقبال نصب گردید . و چون شاه عالم با ده هزار سوار نزدیک رسید بغایر احتیاط و تقاضای وقت روی توپ خانه بجانب از گردانده حکم شد . جریده با در پسر خویش ملازمت نماید . چون شاهزاده هزار سوار بمحلا رسید به ترتیب فوج مسترشد شدند . درین وقت انثوے مثل کمال اندسن خان پسر دلیر خان و مجاهد خان برادر فیروز جنگ از لشکر مخالف برخاسته (۲)

بعسکر پادشاهی پیوستند . تا آنکه پنجم محرم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و درم هجری زیاده بر یک یاس شب گذشته بعرض رسید پادشاه قلی خان از لشکر اکبر ایتر آمده بر در خاص و عام رسیده بلطف الله خان داروغۀ غسل خانه حکم شد که بے یراق ببارد . آن خون گرفته (که بظاهر ازاد فاسدے هم مضموم خاطرش بود) بر دیوڑهی غسل خانه رسیده در کشودن یراق مبالغه بسرحد لجاج رسانید لطف الله خان رفته عرض نمود . میگوید خانه زادم . هیچ گاه بے یراق

(۲) نسخه [ب] : معاصر پادشاهی .

(مائراصر) [۴۵۱] (باب الباء)

نیامده ام - فرمودند با یراق بیدید - لطف الله خان تا برگردن هراس
 برو غالب آمد - خواست پدر زند - نمک حرامی زنجیر پای او شد
 همین که قدم از قذائهای غسل خانه بیرون گذاشت مردم جاو
 خاص و چپاها دور ریختند - و بسکه چاقو و زره زبر آن در بر داشت
 زخمها کم کارگر افتاد - یکی زخمی بدلقومش رسانید - فتنة دماغش
 خاموش گردید - گویند چون او بکشودن یراق ایستادگی نمود بعرض
 رسید که ظاءرا بسازش اکبر بارانها فاسد آمده - پادشاه بر آشفته
 شمشیر در دست گرفته فرمود مانع نیایند - بایراق بیدید - درین وقت
 یکی از یسارلان با خدمه دست بر سیفه آن اجل رسیده زده مانع شد
 او طپانچه بر زیش فرود کوفته برگشت - اتفاقا پایش به طذاب بند شده
 افتاد - از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد - مردم ریخته سرش
 بودند - گویند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده - اگرچه پوشیدن
 زره یاور بدگمانی مردم است که او خیال باطل با خود مضمهر کرده بود
 اما خواقی خان در تاریخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که
 از کهن سالان کار شناس و دران وقت در کرمعتبر شاه عالم بود - و بر
 فوج فراری اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بذوشت
 و خواند عنایت خان پدر زنش غیر از بازگشت بر آستانه عالمگیری
 وجه دیگر در آمدن پادشاه قلی خان نبود - و اظهار صرافیت عقیدت
 غیرت دامن گیرش شده - که در او کردن اسلحه پای جهان

(باب الجاد) [۳۵۲] (مآثر الامراء)

افشرد - در جمعیت شاهزاده اکبر (که بغامله یک و نیم کروه از درختخانه پادشاهی رسیده بود) سنگ تفرقه افتاد - نیم شیخ عیال و اطفال و کارخانجات گذاشته و از قرار سوگرد - در عوام شهرت گرفت که پادشاه تدبیرمه انگیزخته فرمانی بمحمد اکبر نوشت - که اگرچه در رام ساختن این وحشی نژادان (اچپوتیه موافق ارشاد قراولی بکار بردند اما بایستی آنها را هر اول نمود - تا از هر دو طرف بر سر تیر می ایستادند - و چون این فرمان بدست (اچپوتان افتاد دستخوش رسم و هراس گشته بدر افتراق زدند *

بالجماء شاه عالم بتعاقب تعیین شد - و جماعتی (که باکراه و اجبار (۲)

در بیراه (دی و بدسگالی هم یابی نموده بودند) هر یک در مکانی معین مقرر گشت - و قاضی خوب الله و محمد عاقل و میر غلام محمد امروزه را (که بر محضر اثبات خروج بر خلیفه وقت مهر کرده بودند) بعد تخته کشیدن و شلاق مستوفی بقلعه^(۳) گنده پتهلی فرستادند و هر چند پادشاه قلی خان بدغی مخاطب گشت اما برادر و اولادش باعتبار خانه زادی بمورد مورد عنایت گشتند - چنانچه فاضل بیگ برادر او در سال بیست و نهم بخطاب آهور خانی سراقازی یافته بهمراهی همت خان بهادر تعیین محامره بیجاپور گشت - و پسرش اسد الدین احمد (که در عهد خاد منزل خطاب خانی یافته) در سال

(۲) در [بعضی نسخه] بی اکراه و اجبار (۳) نسخه [ب] گنده پتهلی

(۴) نسخه [ب] محمد خان بهادر *

(مآثر الامراء) [۴۵۳] (باب البار)

سیوم فرخ سیر بقلمه داری احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسیار داشت - و بطور دیگر متهم بود *

* بزرگ امود خان *

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیری بمنصب شایسته سرفرازی یافته همراه پدر خود برای سد راه بودن بر روی سلیمان شکوه (که میخواست از دریای گنگا عبور نموده بدار شکوه ملحق گردد) تعیین گردید - و پستر خطاب خانی یافته سال اول جلوس (که مویک سلطانی پس از هزیمت یافتن شجاع بداعیه مقابله دارا شکوه هزیمت اجمیر داشت) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت ملازمت اندرخت - در سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاره چهار صد سوار سر عزت برافراخت - در سال هشتم (که بندر چانگام بسعی او مفتوح شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی نهصد سوار درجه ترقی پیمود - آن مکان سرحد است از متعلقات زمیندار (خنگ که از قوم مگه است - همواره مردم زمیندار اینجا قابو یافته بر سر تعلقات پادشاهی می آمدند - و باسر و نهب می برداختند بعد تسخیر داخل صوبه بنگاله گردیده - در سال سی و ششم از تغیر همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری آله آباد لوای بلذ مرتبگی برافراشت - و پستر ناظم صوبه بهار شد - در سال سی و هشتم مطابق سنه (۱۱۰۵) هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری از متاع خانه هستی آستین برافشاند - گویند بسیار عالی دماغ بود

غالب بنده شادم مرگم بخویش آسان
در پاره نامم آرامم کارم ز دوست مشکل

ردیف سیم

رفتم که کنگلی ز تاشا بر آنگم
در وجد اهل صومعه ذوق تنگانه نیست
مشوقه راز ناله بدانشان کنم خزین
بگلخانه را بحمیم جنون بر جگر زخم
تخلم که هم بجای رطب طوطی آورم
با غازیان ز شرح غم کارزار نفس
با دیر بیان ز شکوه بیداد اهل این
ضعفم به کعبه مرتبه قریب خاص داد
تا باده تلخ تر شود و سینه ریش تر
راهی ز کنج دیر به سینه کشوده ام
منصور فرقه سلفه اللثیان منم
از زندگوهری چون اندر زمانه نیست

در بزم رنگ بو سلفه دیگر آنگم
تا بید را بزم مزه از سلفه آنگم
کز لاغریست ز ساعد او ز پور آنگم
اندیشه را بواسطه فزون آنگم
اگر چه هم بروی زمین گوهر آنگم
شمس پیرا بر عشته ز تن جوهر آنگم
مهری ز خویش تن بدل کافر آنگم
سجاده گستری تو دهن بسرا آنگم
بگدازم ای بگیبند و در ساطع آنگم
از غم گشتم پیاله و در گوشه آنگم
آوازه انا اسد الله در آنگم
خود را بنجاک ره گزیدر آنگم

غالب به طرح سقبت عاشقانه
رفتم که کنگلی ز تاشا بر آنگم

بسکه به پدید خویش جاده ز گمراهیم
شعله چکد غم کرا گل شگفتد فرد کو
جو بر بتان دلگشتت محو بداندیشیم

ره بدرازی دحد عشوه کو تا سیم
شمع شبتانیم باد سحر گاهیم
پندگان آتش شست داغ تلو خواهم

<p>کتابت غالب منزل جانانه را فرستاده تا کما حق الله نیست و لم در کنار و جلوه بی ما هم حکم ترا مخلص قصه ترا سا هم تا چه فرا هم شد دست اجرت جانکایم زود ز کونگر و کوبه شام هم اگر نتواند رسید بخت به هر هم</p>	<p>گوشه ویرانه را آفت هر روز هم دور قنارم زیار مای بی بله ام بنده دیوانه ام مخلصی و ساسی خوشم آن تن چون هم خام و آن همه انگیز تن از صفت طفلان سنگ شده بر خلق جذب تو بای قوی کان بر دباک نیست</p>
<p>عالم نام آورم نام و ز شاکم پیرس هم اسد اللهم و هم اسد اللیم</p>	
<p>مشرک حق کننده ایم عیشش سفاک کرده ایم حکم دو گانه داده ساز سه گانه کرده ایم تازه ز رویداد شهر طرح فسانه کرده ایم ناوک غمزه ترا دید پشانه کرده ایم ده که ز هر چه ناسزا است هم بسزانه کرده ایم دولتیان محکم ز بر بخرانه کرده ایم از نفس آنچه داشتیم صرف تمانه کرده ایم در سره گرفتارش ترک بهانه کرده ایم تا بخود او قنارده ایم از تو گرانه کرده ایم</p>	<p>بر لب با علی برای با ده روانه کرده ایم در رهت از پیک روان پیشتریم بیکدم بو که به چشمش زوی قصه ما و بدست ز غم رقیب بکطرف کوری چشم خویشتن با ده بو ام خورده و زر بقمار بخت ناله بلب شکسته ایم داغ بدل نهفته ایم تا بچه مایه سر کنیم ناله بعد سینه غار ز جاوه باز چین سنگ گوشه در فلک ناخن غصه تیز شد دل بستینه خور گرفت</p>
<p>عالم از آنکه خیر و شر بر بقضا بوده است کار جهان ز پر دلی بی خبرانه کرده ایم</p>	
<p>و چه خوش بودی که بودی فوق سبها خودم چون نه نو صرع تاریخ ایجا و خودم</p>	<p>لو گرفتار تو و دیرینه از او خودم سنی بیکانه خویشم شکفت بر طرفت</p>

(باب الباء) [۴۵۶] (مآثر الامراء)

بعلاقة همشیره زادگی آن مرحوم نیمه استین که در بدن بود عنایت شد
 و در سال سیم بعد فتح بیجاپور از تغیر روح الله خان (که مرتقی مرتبه
 بخششی گری اول شده) ببخششی گری دوم سرمایه انداختار اندوخت
 و چون جمله الملك اسدخان بتسخیر قلعه خنچی ^(۲) دستوری یافته بود
 وزارت بخان مزبور قرار یافت - و در سال سی و ششم از انتقال
 روح الله خان مرحوم به میر بخششی گری رایت مباحات افراخته بمذنب
 چهار هزاری در هزار سوار امتیاز یافت - و پسترد بدرجه پنج هزاری
 سه هزار سوار اعلا گرفت - و درین مدت مرزا به تذبیه غنیم
 شتافته در سال چهل و پنجم چون مردان گدهه (که در کرههی
 کهتانون است) بحسن سومی فتح الله خان بهادر مفتوح گشت
 و ظاهر آن مقر چهارونی پادشاهی گردید لشکره گران بسورکردگی خان
 بخششی الملك بتسخیر قلعه ناندگدهه (که بنام گدهه موسوم) و چندن
 و مندن (که بهفتح و مفتوح چهار شهرت آراسم) تعیین گشت
 و سردار مسطور باستصواب فتح الله خان مزبور هر سه قلعه در درزه
 چندن بدست آورده معارفت نمود - و در سال چهل و ششم بعد
 کشایش قلعه کهیلده پنجم جمادی الآخر سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد
 و چهاردهم هجری برحمت حق پیوست - چون دختر جمله الماک
 امیر الامراء اسدخان در خانه اش بود بموجب یرایغ پادشاهزاده

(۲) نسخه [ج] چنچی - و در [بعضی نسخه] چنچی (۳) نسخه [ج]
 اندک که بنام کر (۴) نسخه [ج] ندرج .

(مآثر الامراء) [۴۵۷] (باب الهاء)

محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بحضور آورد - و بانواع تفقد
دل خسته از متسلي گشت - خان متوفی پسر نداشت - يك صبيه اش
بخانه محمد نقی خان ^(۲) بنی مختار بود - که پسر ارست بهره مند
خان حال - که احوالش در ترجمه دراب خان مرحوم مذکور شده
و دیگر بخانه میر خان پسر کلان امیر خان مغفور - که بعد از فوت
بهره مند خان ازدواج واقع شده - در عهد خلد مکن هزاري شش صد
سوار بود - اوائل سلطنت خلد منزل بنیابن آصف الدوله چنده
مویه دار لاهور شده پس ازان بقلمه داری کالنجر (که از قلاع نامی
مویه آله آباد است) مامور گردید *

بالجملة بهره مند خان مرحوم امیر بود با وقار و حیا
صاحب تمکین و متانت مبارک محض و پاک طینت مهذب الاخلاق
کریم الصفات خوش ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنی بزبانش افتاده
گویند چون در یساق دکن بمیر بخشگی گری و بددات عظیم رسید
آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا (خصمت یک سالة شاهجهان آباد بدهند
لک روپیه پیش کش می کنم - هم نشینان گفتند که سیر دهلی
بمصاحبت پادشاه هند و رجوع خلائق نمی آزد - گفت راست که این
دولت سترگ است - اما مزه این همان وقت است که بشهر خود (رم
و شهریار خود باشم - بالآخر ازین نفس هوا پرسم را هیچ خوشی نیست
که در جائی (که بوضع سابق دیده اند) بچشم حال نگرند *

(۲) در [بعضی نسخه] نقی خان *

• باقی خان حیات بیگ •

برادر خرد سردار خان کوتوال است - در سال بیست و سیوم
 عالمگیری به خطاب حیات خانی سرفرازی یافت - و در سال بیست
 و هشتم بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکریم
 اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی غسل خانۀ شاهزاده محمد
 معظم مخاطب بشاه عالم مامور گشت - چون در تسخیر بیجاپور مزاج
 پادشاه از جانب شاهزاده بدگمانان دولتخواهی شده بر پی التفاتی
 افزون و مشیران شاهی را (مثل مومن خان نجم ثانی داروغۀ توپخانه
 و ملتفت خان بخشی دوم - و بزد (ابن دیوان) اخراج فرمود با وصف
 این شاهزاده متذبه نگشته در محاصرۀ حیدرآباد با ابوالحسن
 (که از سابق موبوط بود) راه ارسال پیغام و نامه را کرد - همگی سعیش
 آنکه این عقده بدست او انحلال پذیرد - و نزد پدر والا قدر مجرای
 قلعه کشائی بنام او ثبت افتد - بدخواهان حسد پیشه این حسن
 سعی را بر محامل نکوهیده فرود آورده مزاج پادشاه را منحرف
 ساختند - روزی در خاوت از حیات خان ازین مقوله استفسار رفت
 هر چند او بمبالغه بے تقصیری شاهزاده را نمود موثر نه افتاد
 فرمودند بشاهزاده ابلاغ حکم نمایند که شیخ نظام حیدرآبادی امشب
 اراده شبخون بر لشکر دارد - ملازمان خود را پیش روی لشکر بفرستد
 که با اسدان طریق جسارت مستعد باشند - و چون این مردم بآن طرف
 خواهند رفت اهتمام خان کوتوال کرد خیمه شما باشد - فردای آن

(مآثر الامرا) [۴۵۹] (باب الهاء)

(که هیزدهم جمادی الآخر سال بیست و نهم جاوس بود) شاهزاده با محمد معزالدین و محمد عظیم بموجب حکم پدر بار آمد - در آن وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعتی نشستن فرمودند که بعضی مقدمات با اسد خان و بهره مند خان گفته شد در تسبیح خانه با هم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب سلاح کرد - و گفت که چند روز به تلاش و بهنگذرانند - و بخیمه (که متصل ایستاده شده بود) آوردند - گویند در وقت یراق گرفتن معزالدین اراده دیگر داشت - پدر زهر چشم نمود - هموار شد - ائانه و کوبه در امت را متصدیان سرکار والا بیک چشمگ زدن بحیطه ضبط در آوردند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل سرا در آمد - و های های گویان دست بر هر دو زانو زده میگفت - محبت چهل ساله را بخاک برادر کردم - و پس ازین سانحه چون برادر کلان حیات خان سردار خان مورد نوازش پادشاهی بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده سرگرم خدمت گردید - و پس از آن بخطاب موروثی پدر باقی خان امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافه پانصدی بمذنب دوهزاری فرق عزت برافراخته از تغیر کامگار خان به قلعه داری اکبر آباد (که برصانت و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنا بر آنکه از مدتها خزائن و جواهر پادشاهی در آن مصون و محفوظ است بر جمیع امکنه هندوستان سرفراز) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از واقعه ناگزیر خاندان نزد خود قرار داده بود که از دربان ملک

(باب الباء) [۴۹۰] (مائراامرا)

هر که پیشتر با کبرآباد برسد کلید قلعه و خزائن (که از اشرفی و رویه
(۲) و عرفی و غریب نواز سوای طلا و نقره آلات غیر مسکوک بقوله نه کرد
(۳) رویه و برزائیه سیزده موجود بود) پیشکش نماید - و هر چند متبادر
بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود اما چون (تم سنجان
تقدیر نامه شاهي را بنام نامی بهادر شاه معذون ساخته بودند
هرآئینه معذات تقدیم این و تاخیر آن ظهور گرفت - محمد عظیم
(که از ایالت بنگاله معزول شده بعزم حضور مسافت طی میکرد)
ازین خبر در اسپه تاخته خود را با گره رسانید - باقی خان از تسایم
قلعه سر باز زده با ظهار قرار داد خود پرداخت - شاهزاده مورچال
تعیین نمود - چند گواة توپ بمسجد بیگم هم رسید - آخر شاهزاده مغین
ندیده دست از جنگ کشیده از در استمالک در آمده عرضداشت
باقی خان را با همان قرار داد گرفته نزد پدر فرستاد - در آن هنگام
ایات بهادر شاهي مسافت بعید پیموده بدارالخلافه نازل نموده بود
که ازین مژده تقویتها افزون - و بعجالت عجیل بمستقرالخلافه رسید
باقی خان با مقالید قلعه و خزائن باستانبوس استسعاد یافته آداب
تهنیت جلوس بتقدیم رسانید - و بشمول الطاف و عذایات خسروانه
مسرور گردید - بهادر شاه بر سیل عجايب چهار کرد رویه از خزانه

(۲) نسخه [ب] عرفی و غریب نواز (۳) در [بعضی نسخه] و هر چند بذهنها

درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود (۴) نسخه (۱) چند گواة بمسجد
بیگم هم رسید •

(مآثر الامراء) [۴۶۱] (باب الباء)

برآزرده بهر یک از شاهزادگان و نوئیذان در خور حالت و رتبه انعام فرموده طلب نوکران قدیم و در ساهه بنو ملازم و تخت باندر درون محل و برخی بدرریشان و محتاجان داده در کرد ز پیه را بصرف در آوردن و خان مذکور را بدستور سابق در قلعه آگره گذاشت - و در مبادی سلطنت خلد منزل و دیعت حیات سپرد - پسران و خویشانش بسیار بودند *

• بسالت خان میوزا سلطان نظر •

از قوم چغتای ازلت است - پدرش میوزا محمد یار از متوطنان بلخ بود - در عهد قردوس آشیانی وارد هندوستان گردیده در سلک مناصبداران انسلک یافت - و میوزا سلطان نظر در هندوستان متولد شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر برافراخته دست توسل بدامن دولت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور پادشاه بود - و پس از ارتحال خاد مکان محمد اعظم شاه او را بمنصب سه هزاره و خطاب صلابت خان بر فواخته داروغگی دیوان خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان افتاد - پس ازان بهلازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان و بخششی گری (ساله) که بنام سلطان عالی تبار قرار یافته (رایت امتیاز برافراخت - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهده دیوطلبی (که حالت مردم رساله بعسرت کشیده بود) مستعفی شد - و در عهد جهاندار شاه بسعی ذوالفقار خان بهالی منصب و جاگیر سابق

(باب الجاء) [۴۶۲] (مآثر الامراء)

سر بلذنی اندر خدمت - و در عصر محمد فرخ سبر حسین علی خان
 رابطه قدیم منحوظ داشته بخششی گری فوج تعیناتی خود (که
 به تنبیه (اجپوتان نامزد شده بود) بنام او مقرر کرده همراه گرفت
 پست در سفر دکن هم همراهی حسین علی خان گزیده مطابق سنه
 (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجری در جنگ (که با
 دارن خان پنی^(۲) متصل بلد براهان پور در داد) نقد جان در باخت
 و در مکان ملکی خود واقعه محاصره سنوارا بلد مذکور مدفون گشت
 باشنا پرستی نام بر آردن - و توفیق کلمه الخیر بسیار داشت - پسر
 کلانش میرزا حیدر نام داشت - بدستگیری حسین علی خان بعد
 پدر بخدومت بخششی گری مذکور قرار یافت - و پس از سادات
 ترک روزگار نموده گوشه انزوا گزید - و پسر درمش (که بخطاب پدر
 مخاطب گشته همراه آصف جاه بود) محرز اوراق او را دیده - از
 در پسر (که باقی ماندند) بمنصب و جاگیر قلیل بسر می برند *

• بیان خان •

شیخ فاردتی سمک - و چون فاردیدان خاندیس بافظ خانی زبانزد
 بمنصب در هزار و پانصدی رسیده تیول در ملک دکن داشت
 و بنوکری می پرداخت - وضع در پشانه داشت - مریدانش قایل
 بخارق مادت می اند - با سید عبد الله خان قطب الملک آشنائی
 قدیم داشت - چون در سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه هجری
^(۳)

(۲) نسخه [پ] پنی (۳) در [بعضی نسخه] پست هجری •

(مآثر الامراء) [۴۶۳] (باب الباء)

امیر الامراء حسین علی خان از دکن باز آمد ^(۲) دستگیر ساختن محمد فرخ سیر عازم شاهجهان آباد شد او بیمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و سی هجری فوت نموده در حویلی خودش واقعاً محل فاضل پوره بلده ارنکاباد مدفون است - پسر کلانش بخطاب بدر مخاطب گشته اوقات پسر برده - پسر دردمش محمد مرتضی خان است - که آخر بیمین الدوله بهادر سرفراز جنگ مخاطب و بمنصب عمده موثقی گردیده بقلمه داری بدر چهار عزت برافروخته مرد زنده دل قانع بقسمت بود - و در یار باشی بدطولی داشت در سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بیرون بنده حیدرآباد طرف فتح دروازه مدفون است *

• برهان الملک معادت خان •

میر محمد امین نام - از سادات موسوی نیشاپوری است ابتدا بمنصب هزاری در والا شاهیان محمد فرخ سیر منتظم گشت و پس از جاوس آن پادشاه بواسطت محمد جعفر [که دران ۲۴ خطاب تقرب خان و خدمت خانمانی داشت - و در ابتدای جاوس (که غلا رو داد) کورر گری گنج نیز ضمیمه یافت] نیابت کورری بدر مفروض شد - پستر بفوجداری هندون بیانہ مضاف صوبه اکبرآباد (که مکان روز طلب است) ^(۳) سرافند گردیده بدواند اخوان

(۲) نسخه [ب] برهم زهن محمد فرخ سیر (۳) در [بعضی نسخه] زور طلب •

(باب الباء) [۴۶۴] (مآثر الامراء)

زبردستان و گوشمال و فسدان پرداخته نامر بکارطایی برآوردن - و باضافه
 پانصدی و رتقی گشت - و چون نواح اکبرآباد مورد لشکر فروردس آرامگاه
 شد با جمعیت خوب آمده ملحق گردید - و با محمد امین خان
 بهادر در مشورت کشتن حسین علی خان شریک غالب بود در شورش
 سید غیرت خان بارهه و دیگر رفقای حسین علی خان همگی
 یا برجا و کوششهای درست بکار برد - و در جلدوی آن از اصل و اضافه
 بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب بهادری و عطای علم
 و نقاره لوای برتری افراشت - بیشتر در جنگ فروردس آرامگاه
 با سلطان ابراهیم پسرکلان سلطان رفیع الشان (که قطب الملک بعد
 کشته شدن حسین علی خان بجزرگی برداشته بود) بسرداری میسر
 قرار یافته و تمک زدن و خوردن تودعات نمایان بتقدیم رسانید - و پس از
 ظهور فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار
 و خطاب برهان الملک بهادر بهادر جنگ سرافراز شده بصوبه داری
 مستقر الخلفه چهره عزت برافروخت - چون چوژامن جانت (که از
 پیش آردهای سادات بارهه بود) درین جنگ از دست بهادران فوج
 پادشاهی مقتول گردید و پسران او گداهای موطن خود را استحکام
 داده سرخوردسری برداشتند نام برده بتادیب آنها مامور شده
 هرچند در قلع و قمع آنها دقیقه فرونگذاشت اما چون آنها از تراکم
 اشجار و مکانهای مستحکم پناه درست داشتند چنانچه باید

(۲) در [بعضی نسخه] عزت خان (۳) در [اکثر نسخه] بقوزکی .

(مائراصلها) [۴۹۵] (باب الباء)

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه‌داری مزبور تغییر شده
 بداروغنگی توپخانه حضور ضمیمه آن نظم صوبه اردهه (که در طلب
 مقرری است) طبل شاد کامی نواخت - و دران صوبه ایزه اشتن فوج بسیار
 و توپخانه فرادان و کشتن و بستن مفسدان فتنه جو خوش نصیبی او -
 بر روی (درز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردرس آرامگاه مطابق
 سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری (که نادر شاه وارد
 هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابله او متوجه شد)
 در عقب مانده بون - بطی منازل طولانی خود را رسانید - چون اسباب
 او را بهیر لشکر از عقب در راه بون فوج ایران بدریافت این معنی
 دریده بر سر آنها ریختند - او بمجرد استماع این خبر باوصف ممانعت
 پادشاه و اهل کنگاش شتاب زدگی بکار بونده با جمعیت که حاضر بود
 به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیل تعاقب میدانه
 طی کرد - پستر آنها با اتفاق فوجهای دیگر برگشته بزد و خوز
 پرداختند - از زخمی شد - و حسب تقدیر فیل نثار محمد خان
 شیر جنگ برادرزاده برهان الملک مسمت بود - بر فیل برهان الملک
 دریده پیش انداخته در لشکر فریباش رسانید - و بازداشتن میسر نشد
 باین نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان بوسم زمانه سازی
 در آمده ضعف پادشاه خاطر نشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که
 مبلغ از دار الخلافه می دهانم - پس ازانکه فیما بین فردرس آرامگاه
 (۴) نسخه [ب] خوش نصیبی او (۳) نسخه [ب] چون بارو بهیر لشکر

(باب التاء) [۴۶۶] (مآثر الامراء)

و نادرشاه مصالحه صورت گرفت شاه برهان الملک را فرمود - که باتفاق
 طهماسب خان جلایر بشاهجهان آباد رود - لهذا نام برده بدار الخلافة
 شتافته برای شاه جا درون قلعه پادشاهی مقرر کرد - و نهم ذی الحجة
 هردو پادشاه بباده رسیدند - شب نهم ذی الحجة مطابق سنه (۱۱۵۱)
 هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری نام برده بهمان زخمها بملک فنا
 شتافت - بالجمله امیرمه بود کار طلب - و جرأت با (ایمک پردی)
 دوشادوش داشت - بسری ازو نماند - صبیح او با ابوالمنصور خان
 منسوب بود - احواش جداگانه زینت ترقیم پذیرفته *

• حرف التاء •

• ترمی، بیک خان ترکستانی •

بقدم بقدگی و درام خدمت جنت آشیانی اختصاص داشت
 بعد فتح گجرات بحکومت چانپانیر ماهور گشته - چون میرزا اسکری
 (که بایالت گجرات نامزد بود) از سلطان بهادر شکست یافته بداعیه
 فساد راه آگره پیش گرفت و سلطان بهادر از آب مهدری گذشته
 بر سر چانپانیر آمد او با صرف زمانت و متانت قلعه و کثرت
 و فرزونی سرانجام قلعه داری همت بای داده در ماند و بجنب آشیانی
 پیوست - اما او با همه اعتبار و دیرین مراقبت در اصل تهبی مایه
 جوهر اخلاص و نقد حسن عقیدت (که در عالم لازم پیشگی بهتر
 ازین راس المال نشان نداده اند) بود - در ایام هرج و مرج آنچه

(مآثر الامرا) [۴۶۷] (باب الناء)

حقیقت رزبان ننگ وفا شمارند بل سایر مردم در آئین نمک خوارگی بر خویش نه پسندند از غایت وقاحت و بی آزر می بخود گوازا نمود - چنانچه روزه هنگام ده پیمائی ولایت دار مالدیو اسپ خامه برای سوازی پادشاه نبود - چون از خواستند مضایقه نمودندیم گوکه اسپه (که مادرش سوار بود) پیش کشید - و آن ضعیفه را بیشتر برنشانند - و پس از وصول زیات همایونی بامرکوت چون عسرت و شدت بنهایت انجامید مال و اسبابه را (که بدوامت پادشاهی بهم رسانده بود) باوجود طلب دروغ داشت - پادشاه با اتفاق رای پیرشاد هاکم آنجا از را با جمع دیگر (که تمول داشتند) گیرافزودند و معیذا از انصاف درستی اکثر اموال را بآنها باز داده برخه بمساعدت برگرفته بملازمان درخور حال تقسیم یافت - و در حین توجه عراق تردی بیگ خان با سایر ملازمان بی حقیقت از حوالی قندهار جدا شده بمیرزا عسکری پیوست - میرزا هرکدام را بگمان مالداري بنوکران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشتره را بشکذجه هلاک ساخت - و از تردی بیگ خان مدایح خطیر برگرفت *

چون جذت آشیانی از عراق معاودت نمود او بکمال ندامت و تشویب بآستان بوس رسیده بهم ان مرتبه امارت فایزگشت - و در سنه (۹۵۵) نهد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الخ بیگ ولد میرزا سلطان او را بتیولداري زمین داور بر نواخته بجهت انتظام آن حدود رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر ترددات عظیمه

(باب الثاء)

[۴۶۸]

(مآثر الامراء)

گردید هیوات جاگیر یافته اعتبار و اقتدارش افزود - و در سنه (۹۶۳)
 نهند و شصت و سه هفتم ربیع الاول (که همایون پادشاه در دارالملک
 دهلی در وقت فرود آمدن از پشت بام مسجد لغزش یافته بزمین
 آمد - و ازین عالم انتقال نمود *
 * مصرع *

۹۶۲

* همایون پادشاه از بام افتاد *

(۲)

تاریخ است) نردی بیگ خان (که نقش امیرالامرائی بر لوحه خاطر
 می نگاشت) خطبه بغام عرش اشیانی خوانده ادوات و اسباب
 سلطنت را مصحوب میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران بدرگاه اکبری
 (که انتظام بخش مملکت پنجاب بود) کسب نمود - و باین
 نیکو بندگی درجه استعماان یافته بمنصب پنجهزاری ممتاز شد
 و با اتفاق امرای دهلی بسرانجام آنولایت قیام نموده بآئین شایسته
 بر سر حاجی خان (که از غلامان رشید شیرو شاه بود - و در نواح نازول
 سر بشورش برداشته دست تصرف باطراف و جوانب می کشود)
 رفته آن الکا را ازو مستخاص ساخت - و قاه هیوات بتعاقب او
 شتافته بسیاری از ازیاب تهر را مالش بسزا داد - و مراجعت
 نموده امنیت افزای دهلی گردید *

(۳)

درین اثنا هیمو بغال (که حصب و نسب نداشت - و ابتدا در قصبه
 ریزاری بصد خوار می در پس کوچها نمک می فروخت - و بحیل درری

(۲) این تاریخ یک سال کم است (۳) نسخه [ج] هیون (۴) در

[بعضی نسخه] ریزاری *

داخل بقالان سلیم شاه شده از تقریر و بدگویی مردم (و شناس گشت)
 چون نوبت ریاست بمبارز خان عدای (سید وکیل و سپهسالار صاحب
 اختیار گشته بنیروی جرأت و زر پاشی کارهای عظیم متمشی
 ساخت - اول بسنت رای خود را نامیده باز براجیه بکرماجیت
 مخاطب نمود - چون سوازی اسپ نمودانست همواره بر قیل
 می نشست - و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شهر مست دلیبر
 داشت - و اقمه ناگزیر جنم آشیانی شنیده با پنجاه هزار سوار
 و هزار فیل و پنجاه و یک توپ و پانصد ضربزن بر سر دهلج
 رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد - مواجدهد بیشتر امرا (که
 بنابر آشوب از اطراف و نواحی نزد تودی بیگ خان فرام
 آمده بودند) آن بود که بانظار تدرم پادشاهی باستحکام برج و باره
 قلعه باید پرداخت - تودی بیگ خان بدادھی و همت افزائی همرا
 آمده پیکار ساخته دوم ذی الحجه سال مذکور عرصه نبرد آراست
 و بکوششهای مردانه فوج مخالف را بوداشت - اکثره پی گریختها
 شتافتند - و برخی بذهب و غارت پرداخته - تودی بیگ خان با جمع
 معدود ایستاده تماشا میکرد - که ناگاه هیمو از گوشه برآمده بر سرش
 ریخت - افضل خان خواجه سلطان علی و اشرف خان هیومنشی از
 بهمتی و ملا پیر محمد شورانی (که بیرام خانی بود - و شکست
 هنگامه سپهسالاری او میخواست) مسلک فرار پیمودند - تودی بیگ
 خان زیستن بهار را بر فرودشدن بزاموس گزیده راه گریز پیش

(جانب ابتداء) . [۴۷۰] (مآثر الامراء)

گرفتند - و کارے چابین پیش رفتہ بر عکس شد - و در قصبه سهرند
 باروری پادشاهی (که باستیصال همواره مگرا بود) ملحق گشت - و چون
 بیرام خان از او همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه
 بود و او نیز خود را سپه آزادی پادشاهی قرار داده بر انداختن
 بیرام خان را همواره از مخیلات خود داشت و تعصب مذهب ضمیمه
 بود درین وقت (که تودی بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده
 و ادبار یافته آمد) طرح درستی انداخته بخانه خود طلبید - و او را
 در خرگاه گذاشته خود به بهانه طهارت بیرون رفت - فرمانبران پس از
 کارش تمام ساختند *

* کسی را که تودی در جنگ پشت *

* بکش کرد در مصافش نکشت *

در آن روز عرش آشیدانی بصحرای سهرند بشکار باشه مشغول بود
 چون مراجعت نمود بیرام خان گفته فرستاد - که باعث این دلیری
 غیر از دولت خواهی امرے دیگر نبوده - تودی بیگ خان درین
 جنگ دیده و دانسته گریخت - چه بے اخلاصی و نفاق او معلوم
 همگان اسم - اگر در امثال این قصصیات تغافل ورزیده شود
 مهمات کلی متمشی نخواهد شد - و آنکه رخصت نگرفتند شرمندہ ام
 میدانستیم که حضرت از عطف و ذاتی مجوز نمیشدند - عرش آشیدانی
 بتقاضای وقت عذر خاندانان پذیرفت - اما چون سردار عمده
 قدیمی بود در خاطر پادشاه گران گذشت - و امرای چغدا نیز کینه

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند *

* تاتار خان خراسانی *

از امرای اکبری ست . بمنصب هزارگی رسیده . نامش خواجه طاهر محمد است . مدتی در سلک وزرا انتظام داشت . سال هشتم بانفاق شاه بدافع خان بتماقپ شاه ابوالمعالی (که از حصار فیروزه شده کابل رویه میرفت) تعیین گردید . پس ازان مدتها بحراسه دهلی مامور بود . در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش هجری به نیستی سرا در شد *

* قورسون محمد خان *

خواهرزاده شاه محمد سیف الملوک است . که بولایت خرجستان مضاف خراسان استیلا یافته بود . شاه طهماسب هفتمی در سنه (۹۴۰) نهصد و چهل در بلاد هرات فشلاق نموده فوجی تعیین فرمود که او را مستاصل ساخته آن آلکا را مجددا بتسخیر در آوردند . قورسون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستون، خصال محمد بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همرتبگان و امثال سرآمد گشت . چون عرش آشیانی با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عدان عزیمت برسم شکار بجانب دهلی تافت بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل ازین (که قرعه اش برعکس مراد و منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده) با دل فارغ کوس استقلال میزد . و اگر سخطی ازین قسم می رسید بارز نمی کرد . تا آنکه مناشیر طلب با او مادر شد

یقین کرد که ضکار این بار بطرز دیگر است - ترسون محمد خان را با معذبران دیگر بحضور فرستاده مراتب فرودتلی و ضعیف نالی گذارش نمود - ترسون محمد خان چون بحضور رسید در جواب سخنان دلهذیر شفیقه نطق نکشید - و بمعادرت رخصت نیافت - بیروم خان (که این راه پیش گرفته بود) مسدود یافت - خواست گریان و نالان خود را بحضور رساند - مخالفان او آگهی یافته بعرض آشیانی دلنشین گردانیدند - که آمدنش بهر وضع که باشد قریب و غدری دران مطربی سمی - لهذا ترسون محمد خان را با امیر حبیب الله خان درانه فرمود - که او را از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که او در لباس دوستی هم بحضور رسد - و پس از سرگذشت بسیار (که لخته در احوال آن امیر سعادت تضمیر بزبان خامه گذشته) بر رخصت سفر حجاز مجاز گردید - ترسون محمد خان را با حاجی محمد خان سیستانی همراه دادند - آنها بوسه بدرقه تا اقصای ممالک رسانیده از حدرد ناگور بر گشتند - پس ازان ترسون محمد خان بدوام خدمت حضور شرف اختصاص یافته بتدریج پایه امارت برتر افراخته بمنصب والای پنجهزاری بلند نامی یافت - زمانه حکومت بهر بنام او قرار گرفت و وقتی بایالت پتن گجرات تعیین گشت - در سال بیست و سیوم از انجا تغیر شده در سال دیگر بقوچداری چونپور رخصت یافت و ملا محمد یزدی را (که از مشاهیر فضلی آن وقت بود) بصدارت آنصوب همراه گردانیدند - چون برخی قیولدازان صوبه بنگال و بهار

(مائراامرا) [۴۷۳] (باب القاد)

سرتابی نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان خود را با اتفاق امرای عقیدتمند بصوبه بهار رسانیده در هانش (۲) بهادر خان بدخشی و عرب خان (که ازان گروه ضلالت پیروزه بودند) کوشش فراوان بکار برد - چون معصوم خان فرنگدوی از ناحق شناسی بیواه روی گزید ترسون محمد خان به همراهی شهباز خان عرصه نبرد آراست - چون سال بیستم و هفتم میرزا عزیز کوکه باستخلاص بنگاله و انتزاع آن از دست امرای نمک حرام مامور گردید ترسون محمد خان نیز به همراهی نامزد شد - و در کشایش آن دیار دست و بازوی مردانگی بر کشان *

پس ازان [که امرای قاتشال از معصوم خان کابلی (که سرگروه ارباب فساد بود) جدا گشته بعسکر پادشاهی پیوستند] کوکلتاش ترسون محمد خان را بجانب گهورا گهات بنگاه قاتشالان روانه نمود تا مبادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد خان بپاندو بست آن ناحیه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت تا آنکه معصوم خان عاصی بسیاری شورش طلبان را فراهم آورده از ولایت بهائی در رسید - و ممالک پادشاهی را تا هفت کوره نمانده یغمائی ساخت - و جمع را بتاراج حواشی تاجپور برگماشت - ترسون محمد خان قلعه نشین گردید - شهباز خان کنیز برهانمونی همت از پنده باهنگ سزای بدسگالان راهی گشت - امرای بنگاه و ترسون

(۲) نسخه [ج] بهادر بدخشی *

(باب الذاء) [۷۳] (مآثور الامورا)
 محمد خان بدو پیوسته هنگام کارزار با مخالفان گرم ساختند - در
 کمتر زمان فیروزی چهره برافروخت - معصوم عامی باز بولایت
 بهائی پناه بود - شهباز خان [باران] آنکه عیسی مرزبان آن سرزمین
 (که پیوسته بزبان حرف یک جهتی میواند) اگر درینولا معصوم
 خان را بسیار هر آینه یک رنگی از پیدائی گیرد - دگر نه پاداش
 نادرستی یا بکنارش گذاردن [بدان روز و بوم در آورد - چون ساحل
 دریای گنگ نزد خضر پور] (که این گذرگاه در آمد جای آندیار است)
 معصوم گردید و آدینشها بمیان آمد سزارگانوں بدست افغان - و بکتراپور
 (که بنگاه آن بومی سمت) بتاراج رفت - و باندک چپقلش معصوم
 خان ثبات و شکیب بای داده نزد یک بون که دستگیر شود - درین
 هنگام عیسی مذکور (که بولایت کوچ رفت) با فرادان لشکر و گزین
 سامان در رسید - امرای پادشاهی برونار برهم پتر (که بزرگ دریائے سمت
 از ختا می آید) پای همت افشردند - و قلعه اساس می نهادند
 از هر دو سو نبرد دریا و ها-ون گرمی پذیرفت - ترسون محمد
 خان را فرستادند - تا سامان لشکر نموده از سمتی در آید - و غنیم را
 دو دله گرداند - قضا را در آمدنها پی سپر راهی (که بمخالف نزدیک
 بود) گردید - معصوم خان ازین آگهی با جمعی انبوه تیزدستی نمود
 شهباز خان محب علی خان را با لخته دلاران بکمک تعیین کرد
 و معصوم را رواند - که تا پیوستن آنها باستوار جا پناه برد - بارزش

(مآثر الامراء) [۴۷۵] (باب التاء)

فیآمد - و گفت فریب کاران بدین بهانه کرده از سردار جدا ساخته اند
 آخر بفرادان کوشش همراهان (که سودمندی احتیاط و زبان زدگی
 بے بردائی گذارش نمودند) ناگزیر فحمت مستحکم جائے بدست
 آرد - اما ازین رو (که آن سخن را بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده
 بارو شتافت - درین اثنا فوج نمودار شد - سررشته دور بینی
 از دست داده کمک ینداشت - و در سامان مهمانی شد - قدمی چند
 رفته بود که شورش غنیم عرصه ایمنی را غبار آما گردانید - هر چند
 هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردو و کمک گام سرعت
 برداشته بهمان محکمه باید رفت) راضی نشد - و با دلی همت قرین
 رو بکارزار آرد - برخی سامان نبرد گفته جدائی گردیدند - با آنکه
 بیش از پانزده کس پوائی نکردند عرصه نبرد را بشایستگی
 برآراست - و بعد نوشت اسمانی زخمی دستگیر شد - معصوم خان
 از در دوستی در آمده خواست با خود هم داستان گرداند - او از
 اخلاص سرشتی بسرزنش و نکوهش پیش آمد ، و بنصائح هوشمند
 جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن افسقال دولت را
 از هم گذرانید - در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو سال بیست و نهم
 این سانحه واقع شد *

• تولک خان قوچین •

از امرای بابری ست - پس از آن برکاب همایونی پیوسته - چون

(۴) در [اکثر نسخه] آن سخن را هیچ برنگرفته بود •

(باب الثاء) [۴۷۶] (مائراامرا)

آن پادشاه از ایران مراجعت نموده کابل را بتصرف درآورد هنگامی
(که میرزا کامران باظهار شوق ملازمت با دل پر دغا نزدیک کابل رسید
و امرای نفاق پیشه بدر پیوستند) جنت آشیانی چار ناچار عنان
عزیمت بجانب فسحاک و بامیان (که اکثری از اخلاص سرشتان
در انصوب بودند) منعطف ساخت - او را با چند نفر دیگر برای
خبرگیری کابل رویه روانه فرمود - و غیر از هیچ یک برنگشت
حسن خدمت او منظور نظر سلطانی گشته بمنصب تور بیگی
سربانگدی یافت - در مهم هندوستان ملازم زنب خسروی و مصدر
شایسته پرسناری بود - پس از فوت جنت آشیانی چون بیراه روی
شاه ابوالمعالی بر روی روز افتاد هوا خواهان دولت اکبری نو فکر
دستگیر ساختن او شده روزی بتقریب ضیافت طلبداشتند - او
چون دست بگشستن دراز کرد توک خان (که بچستی موصوف
بود) از پس در آمده هر دو دست او بر گرفت - دیگران هم امداد
فموده این کار را پیش بردند - پس ازان مدتها بتعییناتی کابل
بسر می بود - سال هشتم جلوس اکبری غنی خان پسر منعم بیگ
خانخانان (که در کابل رائق و فائق مهمات بود - و سبکداری
و آشفته رانی در اصل فطرت داشت) مستوی جوانی و حکومت
علاوه آن گردیده (روزی بی هیچ تولک خان را با آنکه از روشناسان
مذهب اعتبار بود گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد - او
بعضی مردم صلاح اندیش مختاصی یافت - اما پس ازین درداد